

دختری که در زندان زاده شد

محمد بلوری / قسمت پنجم

کوئته از سر آغاز داستان: مهتاب زن جوانی که با وجود بیگانه‌ی و دشمنی به جرم قتل شوهر دستگیر شده بود در زندان نوزاد دختری به دنیا آورد و تصمیم گرفت او را به خانواده‌ای ببخشد...

شب به نیمه رسیده بود. در فضای نیمه روشن خوابگاه «زنچیرهای»، گاه به گاه آواز سر می داد و خط سکوت را می شکست. کودکی در خواب با بغضی در گلو، آه کشان مادرش را صدا می زد و هق هق اندوهناکی برمی خاست. مهرداد کوچولو هنوز بیدار مانده بود و هرسب این پرسش در ذهن کودگانه‌اش نقش می بست که چرا بچه‌ها هر شب خواب مادرشان را می بینند و او را صدا می زنند!... نگاهش به مهتاب بود که آن روسری آبی را به صورتش فشارده بود و گاه نفس عمیق و اندوهناکی می کشید، اما مهرداد هر چه به فکر ماند نتوانست تصویری از چهره مادر را به خاطر بیاورد؛ واژه‌ای که برایش نامفهوم بود و تنها چهره تیره و استخوانی پدر را به یاد داشت که مدام در خماری چرت می زد و با کمر خمیده تکیه به دیوار داشت و سیگار نیم‌سوخته میان دو انگشت‌اش دود می کرد، هر وقت هم که صدایش می زد با تشر از او می خواست به بقالی سرکچه‌شان برود و سیگار نسیه بخرد. به خاطر می آورد چند ماه پیش که پدر او را تحویل پرورشگاه می داد، با بلندنی سفارش کرده بود که مهرداد جان اینجا پسر خوبی باشی ها و!... میام به دیدنت. ولی از آن پس هرگز پدر را ندید و آن شب بارانی گاه به گاه به یک لکه مرطوب سقف پرورشگاه زل می زد تا چهره مادری را که ندیده بود در این لکه باران خورده ترسیم کند. چه شب‌ها که به خودش قبول داده بود اگر «مادر» به خواشش بیاید نهار فرمایش را نذر گنجشک‌های باغچه حیاط پرورشگاه کند و با تردید از خودش می پرسید: ولی مامانم چه شکلی است؟ چطور ی شناسمش، من که روسری اش را ندارم بویکشم! مثل مهتاب که نشانی از مادرش دارد بوی مادر، بوی روسری...

یک روز که مهتاب پای باغچه به نماشای مورچه‌های سرگشته نشسته بود مهرداد شوق زده به سراغش آمد و گفت: می خوام از اینجا فرار کنم. غمزده پرسیدم: برای چی؟ گفت: می خوام مادرم را پیدا کنم. پرسیدم: چطور، تو که مادر را ببینی نمی تونی شناسی؟ با خوشحالی یک قوطی مقابلی کوچکی را نشاند داد و گفت: با این جادو که توی قوطی هست. بهت زده گفتم: کدوم جادو؟ تو این قوطی چی هست؟ جواب داد: یک پروانه خوشگل گرفتم، تو شهر پروازش می دهم، می شنیه رو شونه مادرم که می شناسم! بهت زده پرسیدم: آخه چطور. کی گفته پروانه‌ها مادرهای گمشده را برای بچه‌ها پیدا می کنند.

- تو یک کتاب قصه بچه‌ها خوندمش. مهرداد با احتیاط، دهانه قوطی کشویی را باز کرد، پروانه رنگارنگی را که اسیرش کرده بود نشاند داد و گفت: ببین، چقدر قشنگه مهتاب! یک روز که از اینجا فرار می کنم، میرم تو شهر، یک جای شلوغ پروازش می دم. بعد دنبالش می رم تو شلوغی مادرم را که پیدا کرد رو سرش می شنیه. من تو کتاب قصه خوندم. این پروانه‌ها مادرهای گمشده را پیدا می کنن و به بچه‌هاشان می رسونن. من با شنیدن این قصه که مهرداد با شور و شوق تعریفش می کرد در کودکی مجذوبش شدم و به یاد مادرم افتادم. پرسیدم:

منم می‌بری؟ می خوام مامانم را پیدا کنم. روسر مامان من هم می شنیه؟ مهرداد که از این پرسش من به هیجان آمده بود جواب داد: البته. این پروانه‌هमे مادرها و بچه‌های گمشده را به هم می رسوند. از شوق بی تاب شدم و با بازوان از هم گشوده گفتم: من هم می آیم. اما کی؟

مهرداد جواب داد: روزی که خانواده‌ها به دیدن بچه‌ها میان، روز شنبه. وسط شلوغی آدم‌ها از دروازه پرورشگاه می ریم بیرون.

■ ادامه دارد

مهرداد جواب داد: روزی که خانواده‌ها به دیدن بچه‌ها میان، روز شنبه. وسط شلوغی آدم‌ها از دروازه پرورشگاه می ریم بیرون.

مهرداد جواب داد: روزی که خانواده‌ها به دیدن بچه‌ها میان، روز شنبه. وسط شلوغی آدم‌ها از دروازه پرورشگاه می ریم بیرون.

مهرداد جواب داد: روزی که خانواده‌ها به دیدن بچه‌ها میان، روز شنبه. وسط شلوغی آدم‌ها از دروازه پرورشگاه می ریم بیرون.

مهرداد جواب داد: روزی که خانواده‌ها به دیدن بچه‌ها میان، روز شنبه. وسط شلوغی آدم‌ها از دروازه پرورشگاه می ریم بیرون.

مهرداد جواب داد: روزی که خانواده‌ها به دیدن بچه‌ها میان، روز شنبه. وسط شلوغی آدم‌ها از دروازه پرورشگاه می ریم بیرون.

مهرداد جواب داد: روزی که خانواده‌ها به دیدن بچه‌ها میان، روز شنبه. وسط شلوغی آدم‌ها از دروازه پرورشگاه می ریم بیرون.

مهرداد جواب داد: روزی که خانواده‌ها به دیدن بچه‌ها میان، روز شنبه. وسط شلوغی آدم‌ها از دروازه پرورشگاه می ریم بیرون.

مهرداد جواب داد: روزی که خانواده‌ها به دیدن بچه‌ها میان، روز شنبه. وسط شلوغی آدم‌ها از دروازه پرورشگاه می ریم بیرون.

مهرداد جواب داد: روزی که خانواده‌ها به دیدن بچه‌ها میان، روز شنبه. وسط شلوغی آدم‌ها از دروازه پرورشگاه می ریم بیرون.

مهرداد جواب داد: روزی که خانواده‌ها به دیدن بچه‌ها میان، روز شنبه. وسط شلوغی آدم‌ها از دروازه پرورشگاه می ریم بیرون.

مهرداد جواب داد: روزی که خانواده‌ها به دیدن بچه‌ها میان، روز شنبه. وسط شلوغی آدم‌ها از دروازه پرورشگاه می ریم بیرون.

بیرون کشیدن اجساد قربانیان و لاشه هواپیمای اندونزی از دریا



اجساد قربانیان و لاشه هواپیمای اندونزی که در اقیانوس هند سقوط کرده بود، از دریا بیرون کشیده شد. به گزارش شبکه خبری سی ان ان، این هواپیمای مسافربری خطوط هوایی اندونزی با ۶۲ سرنشین ساعت ۲ و ۴۰ دقیقه بعد از ظهر شنبه و فقط ۴ دقیقه پس از بلند شدن از باند فرودگاه جاکارتا از رادار خارج شد و دوساعت بعد مشخص شد این هواپیمای به داخل دریا سقوط کرده است. بنابر اعلام مقامات اندونزی، پنج کیسه حاوی اجساد قربانیان هواپیمای حادثه دیده برای شناسایی به واحد تحقیقات حوادث و ۱۰ کیسه حاوی لاشه و بقایای هواپیمای به بازرسان سانحه هوایی مستقر در جاکارتا تحویل داده شده است. نیروی دریایی اندونزی پس از شناسایی سیگنال‌های جعبه سیاه هواپیمای حادثه دیده لاشه آن را پیدا کرد.

حوادث جهان

۳

بازداشت ناپدری معتاد به اتهام آزار کودک معلول

گروه حوادث/ ناپدری معتاد که در یکی از روستاهای تانستان قزوين دختر بچه معلول را آزار داده و از وی فیلم گرفته بود با اقدام به موقع پلیس و دستگاه قضایی دستگیر شد. به گزارش روابط عمومی دادگستری، حسین رجبی دادستان عمومی و انقلاب شهرستان تانستان در تشریح این ماجرا اظهار داشت: به دنبال انتشار فیلم اذیت و آزار کودک معلول در فضای مجازی بلافاصله با ورود و صدور دستور قضایی دادستانی متهم دستگیر شد. وی افزود: این عمل غیرانسانی از سوی ناپدری دختر معلول (سندرم داون) در یکی از روستاهای تانستان رخ داده که متهم ظرف مدت کمتر از ۲۴ ساعت دستگیر و برای انجام تحقیقات قضایی به دادگاه بخش اسفرورین تانستان فرستاده شد. گفتنی است متهم به مواد مخدر از نوع شیشه اعتیاد دارد و به محض انتشار این فیلم نیروهای اورژانس اجتماعی، حراست، بازرسی و اداره بهزیستی شهرستان تانستان و دادستانی با سرکنشی به خانه شهروندان روستای «اک» که دارای فرزند معلول بودند، عامل آزار کودک معلول را شناسایی کردند.

علیرضا وارثی، مدیرکل بهزیستی استان قزوين نیز گفت: در پی انتشار این فیلم در فضای مجازی مبنی بر آزار و اذیت یک کودک معلول با بررسی‌های به عمل آمده موضوع بلافاصله در دستور کار اورژانس اجتماعی، حراست، بازرسی و اداره بهزیستی شهرستان قرار گرفت. از آنجایی که حمایت از حقوق کودکان و معلولان در قانون به سازمان بهزیستی محول شده است این سازمان هیچگونه مماشاتی را در تنصیع حقوق این عزیزان برنمی تابد و بشدت با مسأله معلول آزاری و کودک آزاری برخورد قانونی خواهد کرد و در اسرع وقت قانون عاملان این امر را به مجازات خواهد رساند.

شلیک به مهندس جوان

در ویلای دماوند



گروه حوادث/ مرد جوان که مدعی است هنگام تمیز کردن اسلحه‌اش گلوله‌ای ناخواسته به دوستش شلیک و منجر به مرگ وی شده است پس از دو ماه به اعتراف گشود. به گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، ۱۹ آبان پسر جوانی به دادسرای امور جنایی تهران رفت و از ناپدید شدن برادرش دانیال خبر داد و گفت: از حدود ۲۴ ساعت قبل برادر ۳۷ ساله‌ام به‌طور مرموزی ناپدید شده است.

وی در ادامه گفت: برادرم به‌تازگی شرکتی دانش بنیان تأسیس کرده و به‌سختی سرگرم کار است حتی گاهی اوقات شب‌ها هم در شرکتش می خوابد. آخرین بار ساعت سه بعدازظهر ۱۸ آبان، دانیال به مادر بزرگم زنگ زده و گفته با یکی از دوستانش به نام هومن برای صحبت درباره کارهایش به ویلایشان در اطراف دماوند می رود، اما بعداز آن دیگر خبری از برادرم نشد و نگرانش هستیم. با شکایت پسر جوان تحقیقات به دستور بازپرس جنایی آغاز شد و بررسی‌های اولیه نشان می داد که دانیال با خودروی شخصی خود رفته و خودروی او در پارکینگ خانه‌اش است. در حالی که تحقیقات برای یافتن دانیال ادامه داشت، خانواده او تصویر پسرشان را در فضای مجازی منتشر کردند تا شاید کسی از سرنوشت وی مطلع باشد و موضوع را به

آنها خبر دهد، اما باز هم هیچ رد و اثری از او به‌دست نیامد. در ادامه بررسی‌ها کارآگاهان پلیس دریافتند دانیال شهرویر امسال برای انجام کاری به محل کار هومن مراجعه کرده و با او آشنا شده و بعد هم کم‌کم به دوستان صمیمی تبدیل شده بودند؛ از آنجا که هومن آخرین نفری بود که با دانیال ملاقات داشت کارآگاهان به سراغ وی رفتند.

آخرین ملاقات

هومن که کارمند یکی از ارگان‌های نظامی بود در تحقیقات اولیه گفت: من و دانیال آن شب باهم در ویلای دماوند بودیم. شب را خوابیدیم و فردا صبح، دانیال را به تهران رساندم و من به محل کارم رفتم و او هم به شرکتش رفت. در حالی که مدرکی علیه هومن نبود، مرد جوان آزاد می شود، اما همچنان احتمال دست داشتن او در ماجرای ناپدید شدن پسر جوان، از سوی بازپرس جنایی و تیم تحقیق مطرح بود. بررسی‌ها در این باره ادامه داشت تا اینکه مدارک و شواهدی علیه هومن به‌دست آمد و باعث شد تا این بار مرد جوان به‌عنوان تنها مظنون این پرونده بازداشت شود. او که پس از دستگیری همچنان منکر جنایت بود، زمانی که با مدارک پلیسی و قضایی مواجه شد لب به اعتراف گشود و گفت: من نمی خواستم او را یکشم قتل ناخواسته رخ داد.

هم جسد را داخل چند کیسه قرار داده و داخل خودروام گذاشتم. شب در همان ویلا خوابیدم و صبح راهی محل کارم در تهران شدم.

وقتی به محل کارم رسیدم اسلحه‌ام را تحویل دادم و بعد هم به بهانه مأموریت به سمت قم رفتم و جسد دانیال را در بیابان رها کردم.

بدین ترتیب با اعترافات این مرد تیم جنایی برای کشف جسد مقتول به محلی که متهم اعلام کرده بود رفتند اما تا کنون جسدی پیدا نشده است و بررسی‌ها برای کشف جسد پسر جوان و زوایای پنهان این جنایت به دستور بازپرس جنایی ادامه دارد.

اعتراف به قتل مرد طلافروش با آمپول بی هوشی

گروه حوادث/ ۳ مرد تهرکاری که برای سرقت از مرد طلافروش او را به قتل رسانده بودند صبح روز گذشته در شعبه ۴ دادگاه کیفری استان تهران محاکمه شدند. به گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، رسیدگی به این پرونده از سال ۹۸ با گزارش ناپدید شدن مردی میانسال آغاز شد. همسری در توضیح ماجرا به مأموران گفت: همسرم مازیار طلافروشی دارد او هر روز ظهر به خانه می آمد و پس از صرف غذا دوباره به سرکارش برمی گشت اما امروز به خانه نیامد و هرچقدر هم با تلفن همراهش تماس گرفتم پاسخگو نبود و بعد از یک ساعت هم تلفن همراهش خاموش شد. نگران شدم و به مغازه‌اش رفتم که کرکه مغازه‌اش پایین شد و داخل مغازه هم کسی نبود. پس از اظهارات این زن مأموران به مغازه مرد طلافروش رفتند و تحقیقاتشان را آغاز کردند؛ در نخستین گام دوربین‌های مدار بسته مورد بررسی قرار گرفت و مشخص شد زمانی که مازیار در حال بستن

مغازه‌اش بود، ۲ مرد با یک خودرو که آرم اورژانس اجتماعی داشت به سراغش آمده و او را سوار خودرو کرده و از محل رفته‌اند. دقایقی بعد نیز آن ۲ مرد به مغازه برگشته و پس از بازکردن مغازه به داخل رفته و بعد از مدتی با ۲ کیسه خارج شده و در مغازه را دوباره بسته و رفته‌اند. در ادامه مأموران شماره پلاک خودرو را استعلام کردند و معلوم شد که پلاک متعلق به یک خودروی پراید سرتقی بوده است. جست‌وجوها برای شناسایی آدم ربایان و سارقان ادامه داشت تا اینکه چند روز بعد گزارش کشف یک جسد در اطراف کهریزک به مأموران اعلام شد؛ مشخصات جسد کشف شده نشان می داد که او همان مازیار است. پس از آن مأموران در تحقیقات تخصصی به یکی از اقوام مقتول به نام حمید مشکوک شده و او بازداشت شد. وی در همان ابتدا به قتل مازیار اعتراف کرد و گفت: به همراه دو نفر دیگر به نام‌های مجید و ناصر دست به

این کار زده‌ایم، البته قصدمان کشتن مازیار نبود و فقط می‌خواستیم طلاها را سرقت کنیم.

وی در توضیح ماجرا اظهار کرد: چون می‌دانستم که مازیار طلافروش است و وضع مالی خوبی دارد، موضوع سرقت از مغازه او را با دو نفر از دوستانم در میان گذاشتم و آنها هم پذیرفتند. قرار بود من جای طلافروشی را نشان دهم و آنها سرقت کنند. روز حادثه دوستانم با لباس مخصوص به مقابل طلافروشی رفته و خودشان را مأمور اورژانس اجتماعی معرفی کردند و گفتند درباره همسر سابقش چند سوال دارند. مازیار هم بدون اینکه مقاومت کند سوار خودرو شد اما وقتی متوجه شد دروغ گفتیم و قصد سرقت داریم شروع به داد و فریاد کرد که در همان لحظه مجید آمپول بی‌هوشی به او تزریق کرد و بعد هم ناصر کلید مغازه را از جیش برداشت و با مجید وارد مغازه مازیار شدند و طلاها را دزدیدند. بعد از آن هم از شهر

مغازه‌اش بود، ۲ مرد با یک خودرو که آرم اورژانس اجتماعی داشت به سراغش آمده و او را سوار خودرو کرده و از محل رفته‌اند. دقایقی بعد نیز آن ۲ مرد به مغازه برگشته و پس از بازکردن مغازه به داخل رفته و بعد از مدتی با ۲ کیسه خارج شده و در مغازه را دوباره بسته و رفته‌اند. در ادامه مأموران شماره پلاک خودرو را استعلام کردند و معلوم شد که پلاک متعلق به یک خودروی پراید سرتقی بوده است. جست‌وجوها برای شناسایی آدم ربایان و سارقان ادامه داشت تا اینکه چند روز بعد گزارش کشف یک جسد در اطراف کهریزک به مأموران اعلام شد؛ مشخصات جسد کشف شده نشان می داد که او همان مازیار است. پس از آن مأموران در تحقیقات تخصصی به یکی از اقوام مقتول به نام حمید مشکوک شده و او بازداشت شد. وی در همان ابتدا به قتل مازیار اعتراف کرد و گفت: به همراه دو نفر دیگر به نام‌های مجید و ناصر دست به

این کار زده‌ایم، البته قصدمان کشتن مازیار نبود و فقط می‌خواستیم طلاها را سرقت کنیم.

وی در توضیح ماجرا اظهار کرد: چون می‌دانستم که مازیار طلافروش است و وضع مالی خوبی دارد، موضوع سرقت از مغازه او را با دو نفر از دوستانم در میان گذاشتم و آنها هم پذیرفتند. قرار بود من جای طلافروشی را نشان دهم و آنها سرقت کنند. روز حادثه دوستانم با لباس مخصوص به مقابل طلافروشی رفته و خودشان را مأمور اورژانس اجتماعی معرفی کردند و گفتند درباره همسر سابقش چند سوال دارند. مازیار هم بدون اینکه مقاومت کند سوار خودرو شد اما وقتی متوجه شد دروغ گفتیم و قصد سرقت داریم شروع به داد و فریاد کرد که در همان لحظه مجید آمپول بی‌هوشی به او تزریق کرد و بعد هم ناصر کلید مغازه را از جیش برداشت و با مجید وارد مغازه مازیار شدند و طلاها را دزدیدند. بعد از آن هم از شهر

مغازه‌اش بود، ۲ مرد با یک خودرو که آرم اورژانس اجتماعی داشت به سراغش آمده و او را سوار خودرو کرده و از محل رفته‌اند. دقایقی بعد نیز آن ۲ مرد به مغازه برگشته و پس از بازکردن مغازه به داخل رفته و بعد از مدتی با ۲ کیسه خارج شده و در مغازه را دوباره بسته و رفته‌اند. در ادامه مأموران شماره پلاک خودرو را استعلام کردند و معلوم شد که پلاک متعلق به یک خودروی پراید سرتقی بوده است. جست‌وجوها برای شناسایی آدم ربایان و سارقان ادامه داشت تا اینکه چند روز بعد گزارش کشف یک جسد در اطراف کهریزک به مأموران اعلام شد؛ مشخصات جسد کشف شده نشان می داد که او همان مازیار است. پس از آن مأموران در تحقیقات تخصصی به یکی از اقوام مقتول به نام حمید مشکوک شده و او بازداشت شد. وی در همان ابتدا به قتل مازیار اعتراف کرد و گفت: به همراه دو نفر دیگر به نام‌های مجید و ناصر دست به

این کار زده‌ایم، البته قصدمان کشتن مازیار نبود و فقط می‌خواستیم طلاها را سرقت کنیم.

وی در توضیح ماجرا اظهار کرد: چون می‌دانستم که مازیار طلافروش است و وضع مالی خوبی دارد، موضوع سرقت از مغازه او را با دو نفر از دوستانم در میان گذاشتم و آنها هم پذیرفتند. قرار بود من جای طلافروشی را نشان دهم و آنها سرقت کنند. روز حادثه دوستانم با لباس مخصوص به مقابل طلافروشی رفته و خودشان را مأمور اورژانس اجتماعی معرفی کردند و گفتند درباره همسر سابقش چند سوال دارند. مازیار هم بدون اینکه مقاومت کند سوار خودرو شد اما وقتی متوجه شد دروغ گفتیم و قصد سرقت داریم شروع به داد و فریاد کرد که در همان لحظه مجید آمپول بی‌هوشی به او تزریق کرد و بعد هم ناصر کلید مغازه را از جیش برداشت و با مجید وارد مغازه مازیار شدند و طلاها را دزدیدند. بعد از آن هم از شهر

مغازه‌اش بود، ۲ مرد با یک خودرو که آرم اورژانس اجتماعی داشت به سراغش آمده و او را سوار خودرو کرده و از محل رفته‌اند. دقایقی بعد نیز آن ۲ مرد به مغازه برگشته و پس از بازکردن مغازه به داخل رفته و بعد از مدتی با ۲ کیسه خارج شده و در مغازه را دوباره بسته و رفته‌اند. در ادامه مأموران شماره پلاک خودرو را استعلام کردند و معلوم شد که پلاک متعلق به یک خودروی پراید سرتقی بوده است. جست‌وجوها برای شناسایی آدم ربایان و سارقان ادامه داشت تا اینکه چند روز بعد گزارش کشف یک جسد در اطراف کهریزک به مأموران اعلام شد؛ مشخصات جسد کشف شده نشان می داد که او همان مازیار است. پس از آن مأموران در تحقیقات تخصصی به یکی از اقوام مقتول به نام حمید مشکوک شده و او بازداشت شد. وی در همان ابتدا به قتل مازیار اعتراف کرد و گفت: به همراه دو نفر دیگر به نام‌های مجید و ناصر دست به

این کار زده‌ایم، البته قصدمان کشتن مازیار نبود و فقط می‌خواستیم طلاها را سرقت کنیم.

وی در توضیح ماجرا اظهار کرد: چون می‌دانستم که مازیار طلافروش است و وضع مالی خوبی دارد، موضوع سرقت از مغازه او را با دو نفر از دوستانم در میان گذاشتم و آنها هم پذیرفتند. قرار بود من جای طلافروشی را نشان دهم و آنها سرقت کنند. روز حادثه دوستانم با لباس مخصوص به مقابل طلافروشی رفته و خودشان را مأمور اورژانس اجتماعی معرفی کردند و گفتند درباره همسر سابقش چند سوال دارند. مازیار هم بدون اینکه مقاومت کند سوار خودرو شد اما وقتی متوجه شد دروغ گفتیم و قصد سرقت داریم شروع به داد و فریاد کرد که در همان لحظه مجید آمپول بی‌هوشی به او تزریق کرد و بعد هم ناصر کلید مغازه را از جیش برداشت و با مجید وارد مغازه مازیار شدند و طلاها را دزدیدند. بعد از آن هم از شهر

مغازه‌اش بود، ۲ مرد با یک خودرو که آرم اورژانس اجتماعی داشت به سراغش آمده و او را سوار خودرو کرده و از محل رفته‌اند. دقایقی بعد نیز آن ۲ مرد به مغازه برگشته و پس از بازکردن مغازه به داخل رفته و بعد از مدتی با ۲ کیسه خارج شده و در مغازه را دوباره بسته و رفته‌اند. در ادامه مأموران شماره پلاک خودرو را استعلام کردند و معلوم شد که پلاک متعلق به یک خودروی پراید سرتقی بوده است. جست‌وجوها برای شناسایی آدم ربایان و سارقان ادامه داشت تا اینکه چند روز بعد گزارش کشف یک جسد در اطراف کهریزک به مأموران اعلام شد؛ مشخصات جسد کشف شده نشان می داد که او همان مازیار است. پس از آن مأموران در تحقیقات تخصصی به یکی از اقوام مقتول به نام حمید مشکوک شده و او بازداشت شد. وی در همان ابتدا به قتل مازیار اعتراف کرد و گفت: به همراه دو نفر دیگر به نام‌های مجید و ناصر دست به

این کار زده‌ایم، البته قصدمان کشتن مازیار نبود و فقط می‌خواستیم طلاها را سرقت کنیم.

وی در توضیح ماجرا اظهار کرد: چون می‌دانستم که مازیار طلافروش است و وضع مالی خوبی دارد، موضوع سرقت از مغازه او را با دو نفر از دوستانم در میان گذاشتم و آنها هم پذیرفتند. قرار بود من جای طلافروشی را نشان دهم و آنها سرقت کنند. روز حادثه دوستانم با لباس مخصوص به مقابل طلافروشی رفته و خودشان را مأمور اورژانس اجتماعی معرفی کردند و گفتند درباره همسر سابقش چند سوال دارند. مازیار هم بدون اینکه مقاومت کند سوار خودرو شد اما وقتی متوجه شد دروغ گفتیم و قصد سرقت داریم شروع به داد و فریاد کرد که در همان لحظه مجید آمپول بی‌هوشی به او تزریق کرد و بعد هم ناصر کلید مغازه را از جیش برداشت و با مجید وارد مغازه مازیار شدند و طلاها را دزدیدند. بعد از آن هم از شهر

مغازه‌اش بود، ۲ مرد با یک خودرو که آرم اورژانس اجتماعی داشت به سراغش آمده و او را سوار خودرو کرده و از محل رفته‌اند. دقایقی بعد نیز آن ۲ مرد به مغازه برگشته و پس از بازکردن مغازه به داخل رفته و بعد از مدتی با ۲ کیسه خارج شده و در مغازه را دوباره بسته و رفته‌اند. در ادامه مأموران شماره پلاک خودرو را استعلام کردند و معلوم شد که پلاک متعلق به یک خودروی پراید سرتقی بوده است. جست‌وجوها برای شناسایی آدم ربایان و سارقان ادامه داشت تا اینکه چند روز بعد گزارش کشف یک جسد در اطراف کهریزک به مأموران اعلام شد؛ مشخصات جسد کشف شده نشان می داد که او همان مازیار است. پس از آن مأموران در تحقیقات تخصصی به یکی از اقوام مقتول به نام حمید مشکوک شده و او بازداشت شد. وی در همان ابتدا به قتل مازیار اعتراف کرد و گفت: به همراه دو نفر دیگر به نام‌های مجید و ناصر دست به

این کار زده‌ایم، البته قصدمان کشتن مازیار نبود و فقط می‌خواستیم طلاها را سرقت کنیم.

وی در توضیح ماجرا اظهار کرد: چون می‌دانستم که مازیار طلافروش است و وضع مالی خوبی دارد، موضوع سرقت از مغازه او را با دو نفر از دوستانم در میان گذاشتم و آنها هم پذیرفتند. قرار بود من جای طلافروشی را نشان دهم و آنها سرقت کنند. روز حادثه دوستانم با لباس مخصوص به مقابل طلافروشی رفته و خودشان را مأمور اورژانس اجتماعی معرفی کردند و گفتند درباره همسر سابقش چند سوال دارند. مازیار هم بدون اینکه مقاومت کند سوار خودرو شد اما وقتی متوجه شد دروغ گفتیم و قصد سرقت داریم شروع به داد و فریاد کرد که در همان لحظه مجید آمپول بی‌هوشی به او تزریق کرد و بعد هم ناصر کلید مغازه را از جیش برداشت و با مجید وارد مغازه مازیار شدند و طلاها را دزدیدند. بعد از آن هم از شهر

مغازه‌اش بود، ۲ مرد با یک خودرو که آرم اورژانس اجتماعی داشت به سراغش آمده و او را سوار خودرو کرده و از محل رفته‌اند. دقایقی بعد نیز آن ۲ مرد به مغازه برگشته و پس از بازکردن مغازه به داخل رفته و بعد از مدتی با ۲ کیسه خارج شده و در مغازه را دوباره بسته و رفته‌اند. در ادامه مأموران شماره پلاک خودرو را استعلام کردند و معلوم شد که پلاک متعلق به یک خودروی پراید سرتقی بوده است. جست‌وجوها برای شناسایی آدم ربایان و سارقان ادامه داشت تا اینکه چند روز بعد گزارش کشف یک جسد در اطراف کهریزک به مأموران اعلام شد؛ مشخصات جسد کشف شده نشان می داد که او همان مازیار است. پس از آن مأموران در تحقیقات تخصصی به یکی از اقوام مقتول به نام حمید مشکوک شده و او بازداشت شد. وی در همان ابتدا به قتل مازیار اعتراف کرد و گفت: به همراه دو نفر دیگر به نام‌های مجید و ناصر دست به

این کار زده‌ایم، البته قصدمان کشتن مازیار نبود و فقط می‌خواستیم طلاها را سرقت کنیم.

وی در توضیح ماجرا اظهار کرد: چون می‌دانستم که مازیار طلافروش است و وضع مالی خوبی دارد، موضوع سرقت از مغازه او را با دو نفر از دوستانم در میان گذاشتم و آنها هم پذیرفتند. قرار بود من جای طلافروشی را نشان دهم و آنها سرقت کنند. روز حادثه دوستانم با لباس مخصوص به مقابل طلافروشی رفته و خودشان را مأمور اورژانس اجتماعی معرفی کردند و گفتند درباره همسر سابقش چند سوال دارند. مازیار هم بدون اینکه مقاومت کند سوار خودرو شد اما وقتی متوجه شد دروغ گفتیم و قصد سرقت داریم شروع به داد و فریاد کرد که در همان لحظه مجید آمپول بی‌هوشی به او تزریق کرد و بعد هم ناصر کلید مغازه را از جیش برداشت و با مجید وارد مغازه مازیار شدند و طلاها را دزدیدند. بعد از آن هم از شهر

مغازه‌اش بود، ۲ مرد با یک خودرو که آرم اورژانس اجتماعی داشت به سراغش آمده و او را سوار خودرو کرده و از محل رفته‌اند. دقایقی بعد نیز آن ۲ مرد به مغازه برگشته و پس از بازکردن مغازه به داخل رفته و بعد از مدتی با ۲ کیسه خارج شده و در مغازه را دوباره بسته و رفته‌اند. در ادامه مأموران شماره پلاک خودرو را استعلام کردند و معلوم شد که پلاک متعلق به یک خودروی پراید سرتقی بوده است. جست‌وجوها برای شناسایی آدم ربایان و سارقان ادامه داشت تا اینکه چند روز بعد گزارش کشف یک جسد در اطراف کهریزک به مأموران اعلام شد؛ مشخصات جسد کشف شده نشان می داد که او همان مازیار است. پس از آن مأموران در تحقیقات تخصصی به یکی از اقوام مقتول به نام حمید مشکوک شده و او بازداشت شد. وی در همان ابتدا به قتل مازیار اعتراف کرد و گفت: به همراه دو نفر دیگر به نام‌های مجید و ناصر دست به

این کار زده‌ایم، البته قصدمان کشتن مازیار نبود و فقط می‌خواستیم طلاها را سرقت کنیم.

وی در توضیح ماجرا اظهار کرد: چون می‌دانستم که مازیار طلافروش است و وضع مالی خوبی دارد، موضوع سرقت از مغازه او را با دو نفر از دوستانم در میان گذاشتم و آنها هم پذیرفتند. قرار بود من جای طلافروشی را نشان دهم و آنها سرقت کنند. روز حادثه دوستانم با لباس مخصوص به مقابل طلافروشی رفته و خودشان را مأمور اورژانس اجتماعی معرفی کردند و گفتند درباره همسر سابقش چند سوال دارند. مازیار هم بدون اینکه مقاومت کند سوار خودرو شد اما وقتی متوجه شد دروغ گفتیم و قصد سرقت داریم شروع به داد و فریاد کرد که در همان لحظه مجید آمپول بی‌هوشی به او تزریق کرد و بعد هم ناصر کلید مغازه را از جیش برداشت و با مجید وارد مغازه مازیار شدند و طلاها را دزدیدند. بعد از آن هم از شهر

مغازه‌اش بود، ۲ مرد با یک خودرو که آرم اورژانس اجتماعی داشت به سراغش آمده و او را سوار خودرو کرده و از محل رفته‌اند. دقایقی بعد نیز آن ۲ مرد به مغازه برگشته و پس از بازکردن مغازه به داخل رفته و بعد از مدتی با ۲ کیسه خارج شده و در مغازه را دوباره بسته و رفته‌اند. در ادامه مأموران شماره پلاک خودرو را استعلام کردند و معلوم شد که پلاک متعلق به یک خودروی پراید سرتقی بوده است. جست‌وجوها برای شناسایی آدم ربایان و سارقان ادامه داشت تا اینکه چند روز بعد گزارش کشف یک جسد در اطراف کهریزک به مأموران اعلام شد؛ مشخصات جسد کشف شده نشان می داد که او همان مازیار است. پس از آن مأموران در تحقیقات تخصصی به یکی از اقوام مقتول به نام حمید مشکوک شده و او بازداشت شد. وی در همان ابتدا به قتل مازیار اعتراف کرد و گفت: به همراه دو نفر دیگر به نام‌های مجید و ناصر دست به

این کار زده‌ایم، البته قصدمان کشتن مازیار نبود و فقط می‌خواستیم طلاها را سرقت کنیم.

وی در توضیح ماجرا اظهار کرد: چون می‌دانستم که مازیار طلافروش است و وضع مالی خوبی دارد، موضوع سرقت از مغازه او را با دو نفر از دوستانم در میان گذاشتم و آنها هم پذیرفتند. قرار بود من جای طلافروشی را نشان دهم و آنها سرقت کنند. روز حادثه دوستانم با لباس مخصوص به مقابل طلافروشی رفته و خودشان را مأمور اورژانس اجتماعی معرفی کردند و گفتند درباره همسر سابقش چند سوال دارند. مازیار هم بدون اینکه مقاومت کند سوار خودرو شد اما وقتی متوجه شد دروغ گفتیم و قصد سرقت داریم شروع به داد و فریاد کرد که در همان لحظه مجید آمپول بی‌هوشی به او تزریق کرد و بعد هم ناصر کلید مغازه را از جیش برداشت و با مجید وارد مغازه مازیار شدند و طلاها را دزدیدند. بعد از آن هم از شهر

مغازه‌اش بود، ۲ مرد با یک خودرو که آرم اورژانس اجتماعی داشت به سراغش آمده و او را سوار خودرو کرده و از محل رفته‌اند. دقایقی بعد نیز آن ۲ مرد به مغازه برگشته و پس از بازکردن مغازه به داخل رفته و بعد از مدتی با ۲ کیسه خارج شده و در مغازه را دوباره بسته و رفته‌اند. در ادامه مأموران شماره پلاک خودرو را استعلام کردند و معلوم شد که پلاک متعلق به یک خودروی پراید سرتقی بوده است. جست‌وجوها برای شناسایی آدم ربایان و سارقان ادامه داشت تا اینکه چند روز بعد گزارش کشف یک جسد در اطراف کهریزک به مأموران اعلام شد؛ مشخصات جسد کشف شده نشان می داد که او همان مازیار است. پس از آن مأموران در تحقیقات تخصصی به یکی از اقوام مقتول به نام حمید مشکوک شده و او بازداشت شد. وی در همان ابتدا به قتل مازیار اعتراف کرد و گفت: به همراه دو نفر دیگر به نام‌های مجید و ناصر دست به

این کار زده‌ایم، البته قصدمان کشتن مازیار نبود و فقط می‌خواستیم طلاها را سرقت کنیم.

وی در توضیح ماجرا اظهار کرد: چون می‌دانستم که مازیار طلافروش است و وضع مالی خوبی دارد، موضوع سرقت از مغازه او را با دو نفر از دوستانم در میان گذاشتم و آنها هم پذیرفتند. قرار بود من جای طلافروشی را نشان دهم و آنها سرقت کنند. روز حادثه دوستانم با لباس مخصوص به مقابل طلافروشی رفته و خودشان را مأمور اورژانس اجتماعی معرفی کردند و گفتند درباره همسر سابقش چند سوال دارند. مازیار هم بدون اینکه مقاومت کند سوار خودرو شد اما وقتی متوجه شد دروغ گفتیم و قصد سرقت داریم شروع به داد و فریاد کرد که در همان لحظه مجید آمپول بی‌هوشی به او تزریق کرد و بعد هم ناصر کلید مغازه را از جیش برداشت و با مجید وارد مغازه مازیار شدند و طلاها را دزدیدند. بعد از آن هم از شهر

مغازه‌اش بود، ۲ مرد با یک خودرو که آرم اورژانس اجتماعی داشت به سراغش آمده و او را سوار خودرو کرده و از محل رفته‌اند. دقایقی بعد نیز آن ۲ مرد به مغازه برگشته و پس از بازکردن مغازه به داخل رفته و بعد از مدتی با ۲ کیسه خارج شده و در مغازه را دوباره بسته و رفته‌اند. در ادامه مأموران شماره پلاک خودرو را استعلام کردند و معلوم شد که پلاک متعلق به یک خودروی پراید سرتقی بوده است. جست‌وجوها برای شناسایی آدم ربایان و سارقان ادامه داشت تا اینکه چند روز بعد گزارش کشف یک جسد در اطراف کهریزک به مأموران اعلام شد؛ مشخصات جسد کشف شده نشان می داد که او همان مازیار است. پس از آن مأموران در تحقیقات تخصصی به یکی از اقوام مقتول به نام حمید مشکوک شده و او بازداشت شد. وی در همان ابتدا به قتل مازیار اعتراف کرد و گفت: به همراه دو نفر دیگر به نام‌های مجید و ناصر دست به

این کار زده‌ایم، البته قصدمان کشتن مازیار نبود و فقط می‌خواستیم طلاها را سرقت کنیم.

وی در توضیح ماجرا اظهار کرد: چون می‌دانستم که مازیار طلافروش است و وضع مالی خوبی دارد، موضوع سرقت از مغازه او را با دو نفر از دوستانم در میان گذاشتم و آنها هم پذیرفتند. قرار بود من جای طلافروشی را نشان دهم و آنها سرقت کنند. روز حادثه دوستانم با لباس مخصوص به مقابل طلافروشی رفته و خودشان را مأمور اورژانس اجتماعی معرفی کردند و گفتند درباره همسر سابقش چند سوال دارند. مازیار هم بدون اینکه مقاومت کند سوار خودرو شد اما وقتی متوجه شد دروغ گفتیم و قصد سرقت داریم شروع به داد و فریاد کرد که در همان لحظه مجید آمپول بی‌هوشی به او تزریق کرد و بعد هم ناصر کلید مغازه را از جیش برداشت و با مجید وارد مغازه مازیار شدند و طلاها را دزدیدند. بعد از آن هم از شهر

مغازه‌اش بود، ۲ مرد با یک خودرو که آرم اورژانس اجتماعی داشت به سراغش آمده و او را سوار خودرو کرده و از محل رفته‌اند. دقایقی بعد نیز آن ۲ مرد به مغازه برگشته و پس از بازکردن مغازه به داخل رفته و بعد از مدتی با ۲ کیسه خارج شده و در مغازه را دوباره بسته و رفته‌اند. در ادامه مأموران شماره پلاک خودرو را استعلام کردند و معلوم شد که پلاک متعلق به یک خودروی پراید سرتقی بوده است. جست‌وجوها برای شناسایی آدم ربایان و سارقان ادامه داشت تا اینکه چند روز بعد گزارش کشف یک جسد در اطراف کهریزک به مأموران اعلام شد؛ مشخصات جسد کشف شده نشان می داد که او همان مازیار است. پس از آن مأموران در تحقیقات تخصصی به یکی از اقوام مقتول به نام حمید مشکوک شده و او بازداشت شد. وی در همان ابتدا به قتل مازیار اعتراف کرد و گفت: به همراه دو نفر دیگر به نام‌های مجید و ناصر دست به